

مقدمه

«علم» چیزهایی را که به غلط به هم پیوسته‌اند، از هم جدا می‌کند و چیزهایی را که به غلط از هم جدا شده‌اند، به هم پیوند می‌زند. بنابراین، علم عبارت است از تجمیع متفرقات و تفریق مجتمعات در ذهن. دانش تفسیر نیز باید مانند هر فن دیگر همین وظیفه تجمیع متفرقات و تفریق مجتمعات را بر عهده گیرد؛ زیرا اقوال فراوان و تعمیم‌های بی‌مورد و تخصیص‌های بی‌وجه منسوب به ابن عباس و عکرمه و ضحاک و کلبی و عطا و مجاهد و سُدّی و مُقاتل و قَتاده و حسن بصری و ابن جُرّیب و کعب‌الاحبار و وهب بن منبه و امثال آنان بسیاری از آیات نورانی قرآن کریم را در هاله‌ای از ابهام فرو برده و موجب حیرت و سرگردانی قرآن‌پژوهان شده است؛ علاوه بر اینکه استناد تک‌تک آن روایات تفسیری به این اشخاص مسلم نیست و در صورت اثبات این استناد، ادعاهای بی‌دلیل آنان کمترین حجیتی ندارد مگر در موردی که ثابت شود چیزی را از معصوم نقل می‌کنند.

مثلاً درحالی‌که از سوگند یاد کردن خدای متعال در چندین سوره مکی به «لیل» و «نهار» و اجزای آنها یعنی «فجر» و «صبح» و «ضحی» به‌روشنی می‌فهمیم که سوگند به «عصر» در آغاز سوره ۱۰۳ نیز مربوط به بخشی از روز است که بین ظهر و غروب آفتاب قرار دارد و در زبان فارسی «پسین» و «عصر» خوانده می‌شود، آن اشخاص برای این سوگند معانی دیگری را پیشنهاد کرده‌اند که ما برخی از آنها را در این مقاله خواهیم آورد. معنایی که گفته شد، به سبب هماهنگی با لحن قرآن مجید در سوگند یاد کردن به اجزای شب و روز، تفسیر قرآن با قرآن است؛ مخصوصاً با توجه به اینکه سوره‌های لیل، فجر، ضحی (+ شرح) و عصر دنبال هم و به ترتیب فرارسیدن مدلول آنها در شبانه‌روز نازل شده‌اند. ولی افسوس که شیوع آن معانی مختلف و احياناً متعارض در کتاب‌های تفسیر این معنای مناسب و مسلم را کم‌رنگ کرده و قرآن‌پژوهان را به ناکجاآباد برده است.

آری، اگر در ابتدای نزول قرآن از مشرکان بی‌سواد مکه انتظار می‌رفت معنای کلمه «عصر» را بفهمند و ایمان بیاورند، اکنون با گذشت ۱۴۰۰ سال از آن روزگار، یک مفسر مسلمان هر قدر هم بزرگ باشد، نمی‌تواند از درون پیله اقوالی که بر گرد این واژه قرآنی تنیده‌اند، به آسانی بیرون آید و معنای واقعی و شفاف آن را تعیین کند.

همچنین آنان از پیش خود برای واژه‌های «تین» و «زیتون» نیز که در آغاز سوره ۹۵ قرآن به آنها سوگند یاد شده و معنای آنها روشن است، معنای عجیب و غریبی ساخته و پرداخته‌اند که بازهم به برخی از آنها در این مقاله اشاره خواهیم کرد.

تفسیر قطعی سوگندهای قرآن مجید

حسین توفیقی*

چکیده

چهره زیبا و پرفروغ کتاب الهی زیر ابرهای تیره و متراکم اوهام انسان‌ها پنهان است. با زدودن هر ابری خورشیدی نورافشانی می‌کند و راهی به سوی کمال و سعادت گشوده می‌شود. حقیقت این است که برخی از مفسران صدر اسلام با اظهارات غیرمسئولانه و متعارض خود شماری از محکّمات قرآن را به متشابه تبدیل کرده و موجب سرگردانی امت اسلام شده‌اند. در این مقاله با برخورداری از شیوه تفسیر قرآن با قرآن و نادیده گرفتن اقوال آن مفسران، در سوگندهای کتاب خدای متعال تدبر خواهیم کرد و با در نظر گرفتن ارتباط آنها با فواصل آیات، تفسیر قطعی آنها را پیش روی قرآن‌پژوهان قرار خواهیم داد. به تفسیر قطعی حروف مقطعه و «کوثر» نیز اشاره خواهد شد.

هدف ما از نگارش مقاله حاضر این است که نقاب از جمال دلربای قرآن کریم برگیریم و کلام خدای سبحان را با شکوه و شادابی آغازینش دریافت کنیم.

کلیدواژگان: حروف مقطعه، فواصل آیات، عصر، تین و زیتون، صافات، عادیات، کوثر، سوگندهای قرآن.

سوگند به موجودات عامی مانند «صافات»، «ذاریات»، «مرسلات»، «نازعات» و «عادیات» نیز در کتاب خدای متعال وجود دارد که معانی خاصی برای آنها تخیل شده است.

البته سوگندهایی نیز در قرآن کریم یافت می‌شود که از تعرض آن اشخاص مصون مانده و تفسیر آنها قطعی است، مانند سوگند به ذات اقدس خدای متعال و قرآن مجید و حیات حضرت رسول اکرم ﷺ و روز قیامت و آسمان و ماه و خورشید.

شگفت‌آورتر اینکه جمعی از مفسران کوشیده‌اند بین سوگندها و مطلبی که برای آن سوگند یاد شده است، تناسب معنایی ایجاد کنند؛ و چون این تناسب در کلام الهی بسیار نادر است، کسانی که به آن قائل شده‌اند، برای ایجاد آن راه‌های نامن و پریپیچ‌وتابی را پیموده‌اند که یکی از نتایج آن، تفسیر «تین» و «زیتون» به دو کوه یا دو شهر یا دو مسجد و مانند آنهاست.^۱

ابهام‌آفرینی مفسران قدیم منحصر به سوگندها نیست. آنان حروف مقطعه و کلماتی از قبیل «کوثر» را نیز از اظهارات غیرمسئولانه خود بی‌نصیب نگذاشته و با کار خود آیات بینات الهی را به لغز و معما تبدیل کرده‌اند. برخی از مفسران زمان‌های بعد نیز چون نتوانسته‌اند از تودهٔ انبوه آن اقوال چیزی به دست آورند، خودشان دست به کار شده و بر حجم آن اقوال افزوده‌اند.

در این پژوهش بنا داریم مواردی از مدلول سوگندها را که بی‌جهت تعمیم یافته‌اند، تخصیص دهیم و مواردی از آنها را که بی‌جهت تخصیص یافته‌اند، تعمیم؛ تا از آیات قرآن رفع ابهام شود و از قرآن‌پژوهان رفع سرگردانی. از سوی دیگر، از آنجا که الفاظ برخی از سوگندهای مورد مناقشه با فواصل آیات ارتباط دارند، آن سوگندها را با در نظر گرفتن این ارتباط تفسیر خواهیم کرد و به تفسیر قطعی حروف مقطعه و واژهٔ «کوثر» به طور ضمنی اشاره خواهد شد.

۱. «ن والقلم وما یسطرون»

نخستین حرف از حروف مقطعهٔ قرآن حرف آهنگین «ن» است که در همان ابتدای نزول وحی در آغاز سورهٔ قلم قرار گرفته و به طوری که شرح خواهیم داد، نیمی از آیات قرآن کریم به این حرف ختم شده است. همان‌طور که اشاره شد، مفسران قدیم حروف مقطعهٔ قرآن را نیز زمینه‌ای مناسب برای اظهارات بی‌پایه خود یافته و با ابداع معانی گوناگون برای آن حروف مایه حیرت و سرگردانی مفسران بعدی شده‌اند، به طوری که از آغاز تا امروز بیش از ۳۰ معنا بر گرد آن حروف انباشته شده است. این در حالی است که با اندکی تدبیر در ابتدای ۲۹ سوره‌ای که با حروف مقطعه آغاز شده‌اند، به روشنی می‌فهمیم که پس از همهٔ آنها، به استثنای سوره‌های مریم و عنکبوت و روم و قلم، سخن از عظمت و کرامت قرآن

مجید به میان آمده و به‌ویژه در ۸ مورد زیر صریحاً گفته شده است که آیات قرآن از این حروف تشکیل شده‌اند:

۱. «الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ» (یونس: ۱)؛

۲. «الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ» (یوسف: ۱)؛

۳. «المر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ» (رعد: ۱)؛

۴. «الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ» (حجر: ۱)؛

۵. «طسم * تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ» (شعراء: ۲-۱)؛

۶. «طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ» (نمل: ۱)؛

۷. «طسم * تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ» (قصص: ۲-۱)؛

۸. «الم * تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ» (لقمان: ۲-۱).

تعبیر «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ» و «تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ» به بیان حروف مقطعه اختصاص دارند و در هیچ جای دیگر کتاب الهی یافت نمی‌شوند. بر این اساس می‌توانیم «الم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (بقره: ۲-۱) را به آیات مذکور بیفزاییم و بگوییم که «ذَلِكَ» مبتدا و «الكتاب» خبر آن است (و استعمال «ذَلِكَ» به جای «تِلْكَ» در این مورد به مقتضای مذكر بودن خبر است). در این صورت، «لَا رَيْبَ فِيهِ»^۲ مانند «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» جملهٔ مستأنفه خواهد بود.

در ابتدای سوره‌های آل عمران، اعراف، هود، ابراهیم، طه، سجده، یس، ص، حوامیم سبع و ق (جمعاً ۱۶ سوره) نیز پس از حروف مقطعه از کتاب و نزول وحی سخن به میان آمده است و در برخی از آنها خود حروف مقطعه می‌توانند ابتدای جمله باشند. فحوای آیات آغازین این ۲۵ سوره را می‌توان و باید به ۴ سوره‌ای که پس از حروف مقطعه آنها به کتاب و نزول وحی اشاره نشده است، سرایت داد. البته گروهی از مفسران بزرگ مانند ابومسلم اصفهانی^۳ و جارالله زمخشری^۴ به تفسیر صحیح این حروف پی برده‌اند و امام فخر رازی هنگام برشمردن اقوالی که تا زمان او دربارهٔ حروف مقطعه معروف بوده است، این قول را به جمع عظیمی از محققان نسبت داده و گفته است:

العاشر: ما قاله المبرّد واختاره جمع عظیم من المحققين إن الله تعالى إنما ذكرها احتجاجاً على الكفار. وذلك أن الرسول ﷺ لما تحدّاهم أن يأتوا بمثل القرآن أو بعشر سور أو بسورة واحدة، فعجزوا عنه، أنزلت هذه الحروف تنبيهاً على أن القرآن ليس إلا من هذه الحروف وأتم قادرون عليها وعارفون بقوانين الفصاحة؛ فكان يجب أن تأتوا بمثل هذا القرآن. فلما عجزتم عنه دل ذلك على أنه من عند الله لا من البشر.^۵

و در تفسیر نمونه می‌خوانیم:

این حروف اشاره به این است که این کتاب آسمانی با آن عظمت و اهمیتی که تمام سخنوران عرب و غیرعرب را متحیر ساخته و دانشمندان را از معارضه با آن عاجز نموده است، از نمونه همین حروفی است که در اختیار همگان قرار دارد. در عین اینکه قرآن از همان حروف الف باء و کلمات معمولی ترکیب یافته، به قدری کلمات آن موزون است و معانی بزرگی دربر دارد که در اعماق دل و جان انسان نفوذ می‌کند، روح را مملو از اعجاب و تحسین می‌سازد و افکار و عقول را در برابر خود وادار به تعظیم می‌نماید. جمله‌بندی های مرتب و کلمات آن در بلندترین پایه قرار گرفته و معانی بلند را در قالب زیباترین الفاظ می‌ریزد که همانند و نظیر ندارد.^۶

احادیثی نیز در تأیید این قول از ائمه طاهرین علیهم‌السلام در همان کتاب و سایر متون تفسیری آمده است.

۱.۱. تفسیر «قلم» به شیوه قرآن با قرآن

در میان اقوالی که درباره دو سوگند آیه «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ» (قلم: ۱) وجود دارد، دو قول از همه معروف‌تر است: یکی همین قلم‌های معمولی و مکتوبات انسان‌ها و دیگری قلم تقدیر و مکتوبات فرشتگان. ولی با توجه به اینکه آیه مورد بحث اندکی پس از «أَقْرَأَ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ* الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ* عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (علق: ۳-۵) نازل شده است، قول اول قطعی و تفسیر قرآن با قرآن می‌شود.

۲. «والعصر»

سوگند یاد کردن خدای متعال به قلم که ابزار قابل احترامی است، به‌ویژه پس از اشاره اعجاب‌آور سوره علق به آن، شاید چندان عجیب نباشد. ولی در قرآن مجید سوگندهایی نیز وجود دارد که شگفتی ما انسان‌ها را برمی‌انگیزد. از این رو، خداوند در سوره فجر پس از سوگند یاد کردن به «سپیده‌دم» و «شب‌های دهگانه» و «زوج و فرد» و «شب هنگامی که می‌گذرد»، این سؤال را مطرح کرده است: «هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ؛ آیا هیچ خردمندی اینها را سوگند می‌شمارد؟» (فجر: ۵) پاسخ طبیعی به سؤال مذکور این است که در عرف ما انسان‌ها سوگند به چیزهای مهم و محبوب تعلق می‌گیرد، اما خدای سبحان می‌تواند به هر چیزی سوگند یاد کند؛ همان‌طور که از حضرت امام محمدباقر علیه‌السلام نقل شده است: «إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُقْسِمَ مِنْ خَلْقِهِ بِمَا شَاءَ وَلَيْسَ لَخَلْقِهِ أَنْ يُقْسِمُوا إِلَّا بِهِ».^۷

۲.۱. اقوال مفسران درباره «عصر»

اگر مفسران قدیم ما را با قرآن کریم تنها می‌گذاشتند و معانی مختلفی را برای «عصر» بر سر زبان‌ها

نمی‌انداختند، معنای صحیح این واژه را در فضای قرآن به‌آسانی می‌فهمیدیم. ولی مطرح کردن آن معانی مصداق کلام حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام شد که «إِذَا از دحم الجواب خفي الصواب».^۸ آری، مفسران قدیم در برابر فضای واقعی و روشن قرآن کریم فضا سازی کردند و قرآن‌پژوهان را به بیراهه بردند و اذهانشان را به خطا انداختند، به‌گونه‌ای که امام احمد بن حنبل لازم دانست بگوید هیچ‌یک از کتاب‌های تفسیری زمان خودش معتبر نیست.^۹

باری، امین‌الاسلام طبرسی رحمته‌الله به برخی از اقوال مفسران درباره «عصر» این‌گونه اشاره کرده است:

أقسم سبحانه بالدهر لأن فيه عبرة لذوي الأبصار من جهة مرور الليل والنهار على تقدير الأدوار وهو قول ابن عباس والكلبي والجبائي. وقيل هو وقت العشي عن الحسن وقتادة؛ فعلى هذا أقسم سبحانه بالطرف الأخير من النهار لما في ذلك من الدلالة على وحدانية الله تعالى بإدبار النهار وإقبال الليل وذهاب سلطان الشمس كما أقسم بالضحى وهو الطرف الأول من النهار لما فيه من حدوث سلطان الشمس وإقبال النهار؛ وأهل الملتين يعظمون هذين الوقتين. وقيل: أقسم بصلاة العصر وهي الصلاة الوسطى عن مقاتل. وقيل: هو الليل والنهار ويقال لهما «العصران» عن ابن كيسان.^{۱۰}

مصداقی گوناگونی که برای واژه «عصر» در این متن و سایر متون تفسیری آمده، از این قرار است:

۱. روزگار؛ ۲. حوادث روزگار؛ ۳. سختی‌های زندگی؛ ۴. شب و روز؛ ۵. بامداد و شامگاه؛ ۶. پسین؛ ۷. نماز عصر؛ ۸. وقت نماز عصر؛ ۹. وقت غروب؛ ۱۰. عصر جمعه که حضرت آدم علیه‌السلام در آن آفریده شد؛ ۱۱. عصر حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم؛ ۱۲. عصر حضرت مهدی علیه‌السلام؛ ۱۳. پروردگار عصر؛ ۱۴. عمر انسان؛ ۱۵. انسان که عصاره آفرینش است؛ ۱۶. انسان کامل که عصاره انسان‌هاست؛ ۱۷. فشار. شاید برخی از مفسران بر اثر غفلت از اینکه خدای سبحان می‌تواند به چیزهای کم‌اهمیت سوگند یاد کند، معنای ابتدایی و رایج «عصر» را رها کردند و معانی مفخم آن واژه را پیش روی ما گذاشتند؛ مفسران بعدی نیز برخی از آن معانی را پسندیدند و ترویج کردند.

۲.۲. تفسیر «عصر» به شیوه قرآن با قرآن

قرآن‌پژوهان معمولاً ترتیب نزول نخستین سوره‌ها را این‌گونه می‌آورند: ۱. علق، ۲. قلم، ۳. مزمل، ۴. مدثر، ۵. مسد، ۶. تکویر، ۷. اعلی، ۸. لیل، ۹. فجر، ۱۰. ضحی، ۱۱. شرح، ۱۲. عصر.^{۱۱} در این مجموعه به ۵ وقت از اوقات شبانه‌روز سوگند یاد شده است:

۱. شب (مدثر: ۳۳، تکویر: ۱۷، لیل: ۱، فجر: ۴ و ضحی: ۲)؛

۲. سپیده‌دم (فجر: ۱)؛

معنایی مطرح شده که نتیجه آنها مردد ماندن مفسر بین دو مصداق مختلف برای «عصر» است. تلاش برای یافتن چنین تناسب‌هایی به تلاش برخی از مفسران برای ربط دادن آغاز هر سوره به پایان سوره قبلی شباهت دارد؛ مثلاً آنان آغاز سوره مکی انعام را این‌گونه به پایان سوره مدنی مائده ربط داده‌اند: «لَمَّا خَتَمَ اللَّهُ سُورَةَ الْمَائِدَةِ بِآيَةِ عَلِيٍّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٍ، افْتَتَحَ سُورَةَ الْأَنْعَامِ بِمَا يَدُلُّ عَلَى كَمَالِ قُدْرَتِهِ مِنْ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَغَيْرِهِ، فَقَالَ...»^{۱۶}.

اما تناسبی که در بسیاری از سوگندها می‌درخشد، تناسب لفظی است؛ از این‌رو، جا دارد که بگوییم انتخاب واژه «عصر» در نخستین آیه سوره ۱۰۳ برای هماهنگ شدن با واژه‌های «خسر» و «صبر» در آیه‌های بعدی بوده است؛ و همین‌طور است «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى»، «وَالْفَجْرِ»، «وَالضُّحَى» و موارد دیگر.

آری، یکی از زیبایی‌های کتاب الهی که پیوسته مورد توجه قرآن‌پژوهان و مفسران بوده، به فواصل آیات مربوط می‌شود. «فاصله» در قرآن همان چیزی است که در شعر «قافیه» و در سجع «قرینه» نامیده می‌شود؛ با این تفاوت که فاصله به قیود قافیه و قرینه مقید نیست؛ مثلاً در شعر «ایطاء جلی» یعنی تکرار قوافی نزدیک قبیح است و مردود، درحالی‌که در قرآن تعاقب و تکرار فواصل حسن است و مقبول، مانند فاصله واقع شدن «یعلمون» در آیات ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ سوره بقره و «رَسُولاً» در آیات ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ سوره اسراء و «نَذِيرٌ مُّبِينٌ» در آیات ۵۰ و ۵۱ سوره ذاریات. سایر حالات فواصل نیز با ضوابط قوافی بسیار متفاوت است.

همه آیات قرآن کریم فاصله دارند و در موارد فراوان برای ایجاد فاصله کلماتی جابه‌جا شده‌اند؛ مثلاً در سوره فاتحه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» به جای «نَعْبُدُكَ وَنَسْتَعِينُكَ» آمده است^{۱۷} و در همان ابتدای سوره بقره «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» به جای «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُونَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ»، همچنین «وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» به جای «وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَهُمْ يُوقِنُونَ بِالْآخِرَةِ» دیده می‌شود. به گفته قرآن‌پژوهان، این جابه‌جایی‌ها تا سوره اخلاص ادامه می‌یابد و به همین علت در آن سوره «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» به جای «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ أَحَدٌ كُفُوًا» آمده است.

برای ایجاد فاصله شیوه‌های گوناگونی به کار رفته که رایج‌ترین آنها همان مقدم و مؤخر کردن کلمات است؛ مثلاً درحالی‌که سخن جادوگران فرعون به طور عادی در دو سوره با فواصل مختوم به «ون» و «ین» چنین آمده: «أَمَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ * رَبُّ مُوسَى وَهَارُونَ» (اعراف: ۱۲۱-۱۲۲) و شعراء: ۴۷-۴۸)، در سوره طه که فواصل آن به الف مقصوره ختم شده است، سخن آنان را چنین می‌یابیم: «أَمَّا

۳. بامداد (مدتّر: ۳۴ و تکویر: ۱۸)؛

۴. چاشت (ضحی: ۱)؛

۵. پسین (عصر: ۱).

برای بامداد سوره‌ای به نام «صبح» نداریم، ولی سوره‌های «لیل» و «فجر» و «ضحی» و «عصر» طبق ۴ وقت دیگر نامگذاری شده‌اند و همان‌طور که دیدیم، ترتیب نزول آنها به ترتیب فرارسیدن مدلول آنها در شبانه‌روز بوده است و این ترتیب در شناسنامه سوره‌ها در برخی از چاپ‌های مصحف شریف ثبت می‌شود.

اینک می‌پرسیم اگر گوینده‌ای حتی از انسان‌ها و حتی بدون چنین ترتیبی از «لیل» و «فجر» و «صبح» و «ضحی» و «عصر» سخن بگوید، آیا کسی حق دارد واژه «عصر» او را به سبب تحمل معانی مختلف و بعضاً دور از ذهن، به بیراهه ببرد و غرض گوینده را نقض کند؟

۲.۳ تفسیر «عصر» از طریق تدبر در فواصل آیات

در تفسیر نمونه پس از اشاره به معانی پسین، روزگار، عصر حضرت رسول اکرم ﷺ، عصر حضرت مهدی ﷺ، انسان کامل و نماز عصر، آمده است:

با اینکه تفسیرهای فوق با هم تضادی ندارند و ممکن است همه در معنای آیه جمع باشند و سوگند به تمام این امور مهم یاد شود، ولی در میان آنها از همه مناسب‌تر همان عصر به معنای زمان و تاریخ بشر است، چراکه بارها گفته‌ایم سوگندهای قرآن همواره متناسب با مطلبی است که سوگند به خاطر آن یاد شده، و مسلم است که خسران انسان‌ها در زندگی نتیجه گذشتن زمان عمر آنهاست؛ و یا عصر قیام پیغمبر خاتم ﷺ به خاطر اینکه برنامه چهارماده‌ای ذیل سوره در چنین عصری نازل گردیده است.^{۱۸}

در پاسخ به این تعمیم‌ها می‌گوییم اولاً برخی از تفسیرهای مذکور با هم تعارض دارند و ممکن نیست همه آنها در معنای آیه جمع باشند و سوگند به تمام آن امور مهم یاد شده باشد؛ ثانیاً تناسب معنایی بین سوگندهای قرآن کریم با مطلبی که به خاطر آن سوگند یاد شده، بسیار اندک است و به همین علت، مفسران در این موارد به ذوق خود یک یا چند تناسب بعید فراهم می‌کنند. مثلاً در آیه «لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ» (حجر: ۷۲)، تناسب معنایی معکوس بین حیات حضرت رسول اکرم ﷺ و مستی و سرگردانی کفار به نظر مرحوم علامه طباطبایی ﷺ زندگی توأم با عصمت^{۱۹} و به نظر آیت‌الله سبحانی زندگی توأم با هدایت آن حضرت است؛^{۱۴} از سوی دیگر، هر دو مفسر بزرگ به نیافتن تناسبی برای سوگند به انجیر و زیتون اعتراف می‌کنند.^{۱۵} در متن بالا نیز دو تناسب

بَرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى) (طه: ۷۰). و از همین باب است: «فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى» (طه: ۶۷)؛ «وَأُولَئِكَ كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى» (طه: ۱۲۹) که در آنها واژه‌های «موسی» و «أَجَلٌ مُّسَمًّى» به آخر آیه رفته‌اند تا فاصله واقع شوند.

راه دیگر تغییر کلمات است به مترادفات آنها، مانند تبدیل «وَاللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ» (مدثر: ۳۳) به «وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ» (تکویر: ۱۷)؛ یا به کلمات غیر مترادف، مانند استفاده از واژه «حنید» به معنای «بریان» در آیه «فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيدٍ» (هود: ۶۹) و واژه «سمین» به معنای «چاق» در آیه «فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ» (ذاریات: ۲۶) در داستان حضرت ابراهیم علیه السلام که گوساله چاقی را بریان کرده بود. و از این باب است تغییر کلمه پایانی آیه به کلمه‌ای آشنا، مانند: «وَأَذْكُرَ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا» (مزل: ۸)، به جای «وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتَلًا»؛ یا نا آشنا، مانند: «وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (شمس: ۱۰)، به جای «وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا».

تبدیل مفرد و تشبیه و جمع و مذکر و مؤنث به یکدیگر برای درست شدن فاصله نیز راه‌های دیگری است که قرآن‌پژوهان از آنها آگاهی یافته‌اند؛ مثلاً در آیه «كَانَهُمْ أَعْجَازٌ نَّخْلٍ مُّتَعَرِّجٍ» (قمر: ۲۰) برای واژه «نخل» صفت مذکر و در آیه «كَانَهُمْ أَعْجَازٌ نَّخْلٍ خَاوِيَةٌ» (حاقه: ۷) برای همان واژه صفت مؤنث آمده است تا با آیات زمینه هماهنگ باشند.

و از آن جمله است افزودن الف اطلاق، مانند: «وَتَطَّنُونَ بِاللَّهِ الطُّنُونَ» (احزاب: ۱۰) و هاء سکت، مانند: «هَآؤُمْ أَقْرَأُوا كِتَابِيَّةً» (حاقه: ۱۹)؛ «وَمَا أَذْرَاكَ مَا هِيَّةً» (قارعه: ۱۰) یا حذف حرف آخر کلمه، مانند: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِرُّ» (فجر: ۴) و «عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ» (رعد: ۹). مورد اخیر گاهی در وسط آیه رخ داده است و برخی از قرآن‌پژوهان این حالت را نیز «فاصله» نامیده‌اند، مانند: «يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ» (هود: ۱۰۵)، به جای «يَوْمَ يَأْتِي»؛ مثال دیگر: «قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّ عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا» (کهف: ۶۴)، به جای «ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِي».

و از این باب است افزودن یک لفظ از قبیل «کان» زائده‌ای که عمل می‌کند تا کلمه آخر آیه منصوب و با آیات زمینه هماهنگ شود، مانند: «وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» (نساء: ۹۶ و ۱۰۰ و ۱۵۲ و فرقان: ۷۰ و احزاب: ۵ و ۵۰ و ۵۹ و ۷۳ و فتح: ۱۴)، در حالی که ۱۳ آیه دیگر قرآن به «وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» ختم شده است؛ همچنین: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا» (نساء: ۲۳، ۱۰۶ و ۱۲۹ و احزاب: ۲۴)، در حالی که ۲۲ آیه دیگر قرآن به «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» ختم شده است. دو نمونه دیگر: «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا» (مریم: ۲۹)، به جای «مَنْ هُوَ فِي الْمَهْدِ صَبِيٌّ»؛ «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا» (نصر: ۳)، به جای «إِنَّهُ تَوَّابٌ».

و در موارد فراوانی فاصله با الحاقاتی تأمین شده است، مانند: «وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ» (طه: ۷۹) و آوردن «يَا مُوسَى» در پایان ۸ آیه از آیات سوره طه، مانند: «فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى» (طه: ۱۱). همین ترکیب «یا موسی» (مانند سایر ندهای قرآن) در ابتدا یا اواسط ۱۶ آیه دیگر (از جمله، آیه ۶۵ سوره طه) که نیازمند چنین فاصله‌ای نبوده‌اند، وجود دارد. دو مثال دیگر: «وَأَتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا إِنْ عَادُوا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادِ قَوْمِ هُودٍ» (هود: ۶۰)؛ «كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا بُعْدًا لِمَدِينٍ كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ» (هود: ۹۵)؛ در مقابل «كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنْ ثَمُودٌ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِمَدِينٍ» (هود: ۶۸).

و در دو آیه زیر نیز با اینکه «يَتَّقُونَ» و «شيتاً» یا «علماً» می‌توانستند فاصله واقع شوند (همان‌طور که «يَتَّقُونَ» در ۱۲ آیه و «شيتاً» و «علماً» در ۵ آیه چنین شده‌اند)، هماهنگی با زمینه مقتضی آوردن فاصله‌ای جدید بوده است: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بَكَلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (توبه: ۱۱۵)؛ «وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ» (انعام: ۸۰).

و سرانجام اینکه به اعتقاد قرآن‌پژوهان، در مواردی رعایت فاصله سرنوشت محتوا را تعیین کرده است. مثلاً مرحوم علامه شعرانی در تفسیر آیه «عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ» (مدثر: ۳۰) می‌گوید:

بزرگ‌ترین عددی که در اینجا بتوان آورد، عدد نوزده است؛ چون فواصل آیات همه «راء» است و ناچار عدد «عشر» مناسب است و از «تِسْعَةَ عَشَرَ» عددی بیشتر نیست بدین صفت. و از برای نگهداری در زندان یک یا دو نفر کافی است و نوزده تن غایت مبالغه را رساند و البته مراد در اینجا خصوص عدد نیست، بلکه عدد کثیر نسبی را برای مبالغه آورده است، مانند: «إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً» (توبه: ۸۰) اگر هفتاد بار برای آنها استغفار کنی، خدای تعالی آنها را نیامرزد، مقصود هفتاد نیست، بلکه هر چه استغفار کنی، ولو هفتصد بار. و هفتاد تعبیر از کثرت است و نوزده نیز همین است.^{۱۸}

اینک ۱۲ نمونه از سوگندهای قرآن مجید که تناسب لفظی آنها با موارد سوگند - و گاهی صرفاً بین الفاظ سوگند - آشکار است؛ اما تناسب معنایی فقط در نخستین نمونه دیده می‌شود. ضمناً در ۷ مورد اخیر این نمونه‌ها به «شب» سوگند یاد شده است، ولی تناسب معنایی آن با مورد هر سوگندی قابل تبیین نیست:

۱. «لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ * وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ * أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعِ عِظَامَهُ» (قیامه: ۱-۳)؛
۲. «فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ * وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ * إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ» (واقعه: ۷۵-۷۷)؛

۳. «لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ * وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ * وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ * لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» (بلد: ۱-۴)؛
 ۴. «وَالطُّورِ * وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ * فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ * وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ * وَالسَّفِّهِ الْمَرْفُوعِ * وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ *
 إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ * مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ» (طور: ۱-۸)؛

۵. «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ * وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ * وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ * قَبْلِ أَصْحَابِ الْأُخْدُودِ» (بروج: ۱-۴)؛

۶. «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى * وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى * وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى * إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى» (لیل: ۱-۴)؛

۷. «وَالضُّحَى * وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى * مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى» (ضحی: ۱-۳)؛

۸. «كَلَّا وَالْقَمَرِ * وَاللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ * وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ * إِنَّهَا لَلْأُخْدَى الْكَبِيرِ» (مدثر: ۳۲-۳۵)؛

۹. «فَلَا أُقْسِمُ بِالسَّفْعِ * وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ * وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ * لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ» (انشقاق: ۱۶-۱۹)؛

۱۰. «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ * الْجَوَارِ الْكُنَّسِ * وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ * وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ * إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ
 كَرِيمٍ» (تکویر: ۱۵-۱۹)؛

۱۱. «وَالْفَجْرِ * وَكِبَالٍ عَشْرٍ * وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ * وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ * هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرِ» (فجر: ۱-۵)؛

۱۲. «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا * وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا * وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا * وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا * وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا *
 وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا * وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ
 مَنْ دَسَّاهَا» (شمس: ۱-۱۰)؛

۳. «والتين والزيتون»

هنگامی که در آغاز دعوت اسلامی سوره تین بر قوم عرب خوانده می‌شد، آنان از «تین» و «زیتون» همان دو میوه معروف انجیر و زیتون را می‌فهمیدند. پس از چندی برخی از صحابه و تابعین به منظور هماهنگ کردن مفهوم «تین» و «زیتون» که دو نوع میوه‌اند با «طور سینین» که نام کوهی است، معانی متعدد و عجیب دیگری را پیشنهاد کردند؛ درحالی‌که هماهنگی لفظی بین «زیتون» و «طور سینین» برقرار بود. ورود اقوال بی‌پایه و متعارض آنان به کتاب‌های تفسیر این دو واژه را در ابهام فرو برد؛ به‌گونه‌ای که مرحوم علامه طباطبایی^{۱۹} نیز به نقل آن اقوال بسنده کرده است، بدون اینکه یکی از آنها را برگزیند. البته این ابهام به اندازه ابهام واژه «عصر» که درباره‌اش سخن گفتیم، مؤثر واقع نشده است و بسیاری از مفسران به این تخیلات و قعی نهاده و «تین» و «زیتون» را به معنای معروف آنها تفسیر کرده‌اند. از آن جمله، محمد بن جریر طبری پس از نقل اقوال مفسران قدیم، می‌گوید:

والصواب من القول في ذلك عندنا قول من قال: التين هو التين الذي يؤكل والزيتون هو الزيتون الذي يُعصر منه الزيت، لأن ذلك هو المعروف عند العرب. ولا يُعرف جبل يسمى تيناً، ولا جبل يقال له زيتون؛

۳.۱. اقوال مفسران درباره «تین» و «زیتون»

مرحوم امین‌الاسلام طبرسی نیز «تین» و «زیتون» را این‌گونه تفسیر کرده و برخی از اقوال دیگران را نیز آورده است:

أقسم الله سبحانه بالتين الذي يؤكل والزيتون الذي يعصر منه الزيت عن ابن عباس والحسن ومجاهد وعكرمة وقتادة؛ وهو الظاهر. وإنما أقسم بالتين لأنه فاكهة مخلصه من شائب التنغيص وفيه أعظم عبرة، لأنه عز اسمه جعلها على مقدار اللقمة وهياها على تلك الصفة إنعاماً على عباده بها. وقد روى أبوذر عن النبي ﷺ قال في التين: لو قلت إن فاكهة نزلت من الجنة لقلت هذه هي، لأن فاكهة الجنة بلا عجم؛^{۲۱} فكلوها فإنها تقطع البواسير وتنفع من القرس. وأما الزيتون فإنه يعتصر منه الزيت الذي يدور في أكثر الأطعمة وهو إدام. والتين طعام فيه منافع كثيرة. وقيل: التين الجبل الذي عليه دمشق والزيتون الجبل الذي عليه بيت المقدس عن قتادة. وقال عكرمة: هما جبلان وإنما سميا لأنهما يبتنان بهما. وقيل: التين مسجد دمشق والزيتون بيت المقدس عن كعب الأجار وعبدالرحمن بن غنيم وابن زيد. وقيل: التين مسجد نوح الذي بنى على الجودي والزيتون بيت المقدس عن ابن عباس. وقيل: التين المسجد الحرام والزيتون المسجد الأقصى عن الضحاك.^{۲۲}

مصادیق گوناگونی که برای «تین» و «زیتون» در این متن و سایر متون تفسیری آمده، از این قرار است:

۱. مقصود از «تین» و «زیتون» همان دو میوه معروف است؛

۲. «تین» کوهی است که کشتی نوح^ﷺ روی آن قرار گرفت و «زیتون» اشاره به شاخه زیتونی است که کبوتر به نشانه پایان یافتن طوفان برای او آورد؛

۳. «تین» مسجدی است که حضرت نوح^ﷺ روی کوه جودی بنا کرد و «زیتون» مسجد شهر قدس است؛

۴. «تین» و «زیتون» اشاره به سرزمین‌هایی است که درخت انجیر و زیتون در آن پرورش می‌یابد؛

۵. «تین» و «زیتون» نام دو کوه در شام است؛

۶. «تین» و «زیتون» نام دو شهر است؛

۷. «تین» و «زیتون» نام دو مسجد در شام است؛

۸. «تین» مسجدالحرام و «زیتون» مسجد اقصی است؛

ستارگان و شب و روز و فرشتگان و انسان‌ها و شهرها و میوه‌ها را صرفاً به این علت می‌داند که آنها آفریده او و تحت تدبیر اویند و همه شرافت‌ها و زیبایی‌هایشان از اوست:

وقد أقسم الله سبحانه في كلامه بكثير من خلقه كالسما والأرض والشمس والقمر والنجم والليل والنهار
والملائكة والناس والبلاد والأثمار؛ وليس ذلك إلا لما فيها من الشرف باستناد خلقها إليه تعالى وهو قويمها
المنع لكل شرف وبهاء.^{۳۱}

۳.۳. تفسیر «تین» و «زیتون» از طریق تدبر در فواصل آیات

اینک ما می‌توانیم بگوییم که این دو واژه مختوم به «ین» و «ون» در فضای قرآن مجید آهنگی زیبا دارند و خاصیت آنها مانند «انار» و «انگور» در این است که می‌توانند فاصله واقع شوند:

۱. «فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» (الرحمن: ۶۸-۶۹)؛

۲. «حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا * وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا» (نبأ: ۳۲-۳۳)؛

۳. «وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ * وَطُورِ سِينِينَ» (تین: ۱-۲).

و برای اثبات اینکه واژه «زیتون» مانند واژه «عصر» در قرآن همان معنای معمولی خودش را دارد و تناسب آن با مابعدش لفظی است، به بحث فواصل بازمی‌گردیم و درباره فواصل مختوم به «ون» و «ین» می‌گوییم که اصولاً ۳۱۸۲ آیه یعنی بیش از نیمی از آیات قرآن به حرف «ن» ختم شده است. اگر ۱۳ مورد «مبیناً» و ۴ مورد «مُهیئاً» و ۱ مورد «قریناً» و «طیناً» و «حَسَنًا» و «حُسَنًا» و «وزناً» و «مهاناً» و «عمیاناً» و «ظنوناً» و «مغربین» و «عینین» و «شفقتین» و «نجدین» و «عهن» و «اکرمین» و «هانن» (جمعاً ۳۲ مورد) از این عدد کم شود، ۳۱۵۰ مورد باقی می‌ماند که به «ان» و «ون» و «ین» ختم شده است. موارد مختوم به «ان» نسبتاً کم است و فقط در ۷۰ آیه دیده می‌شود: «بنان» (انفال: ۱۲) و «تستفتیان» (یوسف: ۴۱) به علاوه ۶۸ آیه از سوره الرحمن. بنابراین، ۳۰۸۰ آیه یعنی تقریباً نیمی از آیات قرآن فاصله مختوم به «ون» و «ین» دارند.^{۳۲}

به طوری که از همان ابتدای سوره بقره مشهود است، فواصل مختوم به «ون» و «ین» حکمی واحد دارند؛ برخلاف فواصل مختوم به «ان» که ما نیز حساب آنها را جدا کردیم. در شعر عربی نیز ابیات مُردف به رَدَف^{۳۳} واو و یاء با یکدیگر قافیه می‌شوند، درحالی‌که ابیات مردف به رَدَف الف از این ویژگی سهمی ندارند. مثلاً مَعْلَقَةُ عمرو بن کلثوم این‌گونه با قافیۀ «ین» (با الف اطلاق) آغاز می‌شود:

ألا هَبِّي بصحنك فاصبحينا ولا تُبقي خمور الأندرينا

۹. «تین» شهر دمشق و «زیتون» شهر قدس است؛

۱۰. «تین» مسجد دمشق و «زیتون» مسجد شهر قدس است؛

۱۱. «تین» کوهی است که دمشق بر آن بنا شده و «زیتون» کوهی در شهر قدس است؛

۱۲. «تین» مسجد اصحاب کَهَف (کَهَف: ۲۱) و «زیتون» مسجد شهر قدس است؛

۱۳. «تین» کوه «طور تینا» و «زیتون» کوه «طور زیتا» است؛

۱۴. «تین» درخت انجیری است که آدم و حوا از آن برای خود ساتر تهیه کردند و «زیتون» شهر قدس است؛

۱۵. «تین» اشاره به دوران حضرت آدم علیه السلام و «زیتون» اشاره به دوران حضرت نوح علیه السلام است؛

۱۶. مقصود از «تین» و «زیتون» سرزمین فلسطین است؛

۱۷. «تین» کوه‌هایی بین حُلوان تا همدان است و «زیتون» کوه‌های شام است.

ثعلبی قول اخیر را که در بسیاری از کتاب‌های تفسیر آمده است، این‌گونه با سند نقل می‌کند:

سمعت محمد بن عبدوس يقول: سمعت محمد بن الحميم يقول: سمعت الفراء يقول: سمعت رجلا من

أهل الشام وكان صاحب تفسير قال: التين جبال ما بين حُلوان إلى همدان، والزيتون جبال الشام.^{۳۴}

با مراجعه به کتاب‌های جغرافیایی قدیم درمی‌یابیم که تفسیر «تین» به کوه‌های بین حُلوان^{۳۵} تا همدان به سبب دو ویژگی بوده است: یکی اینکه حُلوان برخلاف سایر شهرهای عراق کوه داشته و مناطق کوهستانی ایران از آنجا شروع می‌شده؛ دوم اینکه بیشترین محصول آن شهر «انجیر» مرغوبی به نام «شاه انجیر» بوده است.^{۳۶} معلوم می‌شود شهرت حُلوان به کوه و انجیر تخیل آن مفسر را به ابداع این قول برانگیخته است. در مورد تفسیر «زیتون» به کوه‌های شام نیز باید به این نکته توجه کنیم که صاحب این قول خودش اهل شام بوده است.

۳.۲. تفسیر «تین» و «زیتون» به شیوه قرآن با قرآن

همان‌طور که گفته شد، عموم مفسران «تین» و «زیتون» را به دو نوع میوه معروف تفسیر کرده و علت سوگند یادکردن خدای متعال به آنها را خاصیت‌های فراوان آنها دانسته‌اند، درحالی‌که همه میوه‌ها و محصولات زمین خواص فراوانی دارند و خواص برخی از آنها از این دو میوه بیشتر است. البته منافع غذایی زیتون و برخی میوه‌های دیگر در آیات متعددی از قرآن کریم آمده است.

ولی مرحوم علامه طباطبایی به چیزی فراتر از این امور مادی می‌اندیشد و به شیوه تفسیر قرآن با قرآن، سوگند یادکردن خدای سبحان به مخلوقاتی ناهمگون مانند آسمان و زمین و خورشید و ماه و

و در ضمن آن، ابیاتی با قافیه «ون» نیز به چشم می‌خورد، مانند:

یومِ کریمه ضرباً وطعناً
أقر به موالیک العیونا

اینک برخی از تمهیدات قرآن مجید برای تأمین فواصل مختوم به «ون» و «ین»: ۲۹

۱. استفاده از جمع مذکر سالم مرفوع و منصوب و مجرور (و ملحقات آن، مانند «عالمین» و «اجمعین» و «سینین» و «عضین») در پایان آیات حتی برای غیر ذوی العقول، مانند: «إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» (یوسف: ۴)؛
۲. استفاده از جمع مذکر غایب و مخاطب فعل معلوم و مجهول مجرد و مزید حتی برای غیر ذوی العقول، مانند: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» (انبیاء: ۳۳ و مانند آن در یس: ۴۰)؛

۳. عدول از مفرد و تثنیه مذکر و مؤنث به جمع مذکر سالم به کمک «من»، مانند: «أَبِي وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (بقره: ۳۴)؛ «وَلَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ» (بقره: ۳۵)؛ «وَمَرِيَمَ ابْنَةَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوْحِنَا وَصَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُنْتِ مِنَ الْقَائِمِينَ» (تحریم: ۱۲)؛ و گاهی به کمک «مع»، مانند: «إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ * قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ» (حجر: ۳۱-۳۲)؛ «يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ» (آل عمران: ۴۳)؛ «وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ» (تحریم: ۱۰)؛

۴. عدول از فعل مفرد مؤنث به جمع مذکر به کمک «من»، مانند: «قَالَ نَكُرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرْ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ» (نمل: ۴۱)، به جای «أَمْ لَا تَهْتَدِي»؛

۵. عدول از تثنیه مؤنث به جمع مذکر سالم برای غیر ذوی العقول، مانند: «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» (فصلت: ۱۱)، به جای «قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعَتَيْنِ»؛

۶. عدول از اسم به فعل، مانند: «وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مَوْجِيًا وَلَا يَرْجِعُونَ» (یس: ۶۷)، به جای «فَمَا اسْتَطَاعُوا مَوْجِيًا وَلَا رُجُوعًا»؛

۷. عدول از فعل به اسم، مانند: «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (قلم: ۷)، به جای «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَىٰ» (نجم: ۳۰)؛

۸. عدول از ماضی به مضارع، مانند: «أَفَكَلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِّقُوا كَذِبْتُمْ وَفَرِّقًا تَقْتُلُونَ» (بقره: ۸۷)، به جای «فَفَرِّقًا كَذَبْتُمْ وَفَرِّقًا قَتَلْتُمْ»؛ «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ

خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (آل عمران: ۵۹)، به جای «ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَكَانَ»؛ «وَلَقَدْ أَخَذْنَا لَهُمُ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكْبَرُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ» (مؤمنون: ۷۶)، به جای «فَمَا اسْتَكْبَرُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا تَضَرَّعُوا».

۹. حذف مفعول از آخر آیه، مانند: «هَلْ تُؤْتُونَ الْكُفَّارَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» (مطففين: ۳۶)، به جای «هَلْ تُؤْتُونَ الْكُفَّارَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» و «مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ» (ضحی: ۳)، به جای «مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَكَ»؛

۱۰. حذف جار و مجرور، مانند: «مَا هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ» (مؤمنون: ۳۳)، به جای «وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ مِنْهُ»؛

۱۱. حذف مضاف‌الیه در جایی که مضاف به «ون» یا «ین» ختم شده است، مانند: «فَإِنَّهُمْ لَأَكَلُونَ مِنْهَا فَمَا لِيُونِ مِنْهَا الْبُطُونَ» (صافات: ۶۶)، به جای «فَمَا لِيُونِ مِنْهَا بَطُونَهُمْ»؛ «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ» (حاقة: ۴۴-۴۶)، به جای «لَأَخَذْنَا مِنْهُ يَمِينَهُ. ثُمَّ لَقَطَعْنَا وَتِينَ» و «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ» (کافرون: ۶)، به جای «وَلِيَ دِينِي»؛

۱۲. حذف یای متکلم و باقی گذاشتن نون وقایه آن، مانند: «وَإِنِّي غَدْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ» (دخان: ۲۰) و «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ» (انبیاء: ۹۲)؛

۱۳. پرهیز از استعمال «ان ناصبه» و «فاء سببیه» و «حتی» و امثال آنها در فواصل و جانشین کردن الفاظی مانند «لَعَلَّ» تا از سقوط نون جمع جلوگیری شود، مانند: «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (آل عمران: ۱۳۲)، به جای «حَتَّى تُرْحَمُوا»؛ «لَعَلِّي أَرْجِعَ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ» (یوسف: ۴۶)، به جای «فَيَعْلَمُوا»؛^{۳۰}

۱۴. دو مورد افزودن «ین» به آخرین کلمه آیه: یکی «إِلَّا بِاسْمِ» (صافات: ۱۳۰) در سیاق گفت‌وگو درباره حضرت الیاس علیه السلام و دیگری «طُورِ سِينِينَ» (تین: ۲) به جای «طُورِ سِينَاء»؛^{۳۱}

۱۵. دو مورد استفاده از فعل مختوم به «ین»: یکی «نستعین» (فاتحه: ۵) و دیگری «یین» (زخرف: ۵۲)؛

۱۶. و سرانجام، استفاده از ۴۰ اسم جامد و مشتق مختوم به «ون» و «ین» برای ردیف شدن با فواصل مذکور: زیتون، هارون، ماعون، مأمون، مجنون، مسنون، مشحون، مفتون، مکنون، موزون، ممنون، منون، بطون، عیون، علیون (و علیین)، سِجِّین، سمین، جبین، رهین، ضنین، قرین، امین، یمین، مبین،^{۳۲} مهین، معین، متین، وتین، یقین، مکین، مسکین، مستین، حین، دین، طین، عین، یقطین، شیاطین و غسلین.

۴. «والصافات» و سوگندهای مشابه

در مقابل تعمیم و ابهام‌آفرینی مفسران قدیم در معنای الفاظی مانند «عصر» و «تین» و «زیتون»، معنای عام واژه‌های «صافات»، «ذاریات»، «مرسلات»، «نازعات» و «عادیات» و ملحقاتشان (جمعاً ۲۰ کلمه جمع مؤنث: ۱۹ اسم فاعل و ۱ اسم مفعول) تخصیص یافته است.

این الفاظ - به استثنای سوگندهای سوره عادیات و سه سوگند نخست سوره ذاریات - معمولاً به فرشتگانی با آن اوصاف تفسیر می‌شوند، درحالی‌که قرآن کریم مؤنث شمردن فرشتگان را چندین بار به شدت محکوم کرده است؛ از آن جمله، در همین سوره صافات که نخستین مورد از این‌گونه سوگندها در مصحف شریف است، می‌خوانیم: «أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ* أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكَهِمْ لَيَقُولُونَ* وَكَذَلِكَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ* أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ» (صافات: ۱۵۰-۱۵۳). و در ادامه آن از زبان فرشتگان آمده است: «وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ» (صافات: ۱۶۵). پس اگر آنان خود را «صافون» معرفی کرده‌اند، تفسیر «صافات» ابتدای همین سوره به آنان وجهی ندارد و تفسیر قرآن با قرآن ما را از این کار بازمی‌دارد.

و از عدم تناسب سوگندهای سوره عادیات و سه سوگند نخست سوره ذاریات با فرشتگان می‌فهمیم که نظایر آن سوگندها نیز به فرشتگان اختصاص ندارند و معانی عامی از آنها اراده شده است. همچنین از اختلاف در اینکه مقصود از «عادیات» اسب‌های مجاهدان است یا شتران حاجیان که نفس‌زنان از عرفات به سوی مشعرالحرام و از مشعرالحرام به سوی منی می‌دوند یا اینکه شامل هر دو گروه می‌شود، یقین می‌کنیم که همه این ۲۰ سوگند را باید به عمومشان باقی گذاشت و اختصاص دادن مدلول آنها به گروهی از مخلوقات خدای متعال کار درستی نیست.

و از این قبیل است واژه‌هایی مانند «کوثر»^{۳۳} که به نقل مرحوم علامه طباطبایی^{۳۳} تا ۲۶ معنا برای آن گفته شده است، درحالی‌که می‌توانیم آن واژه را به معنای «افزونی» یا «خیر کثیر» بگیریم و معنای خاصی برایش قائل نشویم؛ تناسب آن با «وانحر» و «ابتر» نیز لفظی باشد. آن مفسر بزرگ می‌گوید:

وقد اختلفت أقوالهم في تفسير الكوثر اختلافاً عجيباً فقيل: هو الخير الكثير، وقيل نهر في الجنة، وقيل: حوض النبي ﷺ في الجنة أو في المحشر، وقيل: أولاده، وقيل: أصحابه وأشباعه ﷺ إلى يوم القيامة، وقيل: علماء أمته ﷺ، وقيل القرآن فضائله كثيرة، وقيل النبوة، وقيل: تيسير القرآن وتخفيف الشرائع، وقيل: الإسلام، وقيل التوحيد، وقيل: العلم والحكمة، وقيل: فضائله ﷺ، وقيل المقام المحمود، وقيل: هو نور قلبه ﷺ إلى غير ذلك مما قيل. وقد نُقِلَ عن بعضهم أنه أنهى الأقوال إلى ستة وعشرين. وقد استُبد في القولين الأولين إلى بعض الروايات، وباقي الأقوال لا تخلو من تحكّم.^{۳۴}

نتیجه‌گیری

در این پژوهش تفسیر حروف مقطعه قرآن مجید و «قلم» و «عصر» و «تین و زیتون» و «صافات» و سوگندهای مشابه آن و مدلول واژه «کوثر» قطعی شد. قول برگزیده ما در تفسیر حروف مقطعه این بود که خدای متعال از طریق این حروف می‌خواهد بگوید قرآن از همین حروف معمولی تشکیل شده است، اما کسی نمی‌تواند مثل آن را بیاورد. قلم و عصر و تین و زیتون نیز معانی معمولی خودشان را دارند.

همچنین گفتیم که نقل اقوال بی‌پایه و متعارض مفسران غیرمسئول سده‌های نخست اسلام مانعی بزرگ برای فهم ساده‌ترین الفاظ وحی شده است و قرآن باید در فضای قرآن تفسیر شود. از سوی دیگر، برای فهم قرآن باید در کنار توجه به تناسب معنایی آیات، به زیبایی‌های لفظی آنها نیز اندکی بیشتر توجه کرد؛ و به همین منظور بحث فواصل را برگزیدیم و در پرتو آن توانستیم تفسیر واژه‌هایی مانند «عصر» و «تین» و «زیتون» را که مفسران در مورد آنها اختلاف دارند، قطعی کنیم. و سرانجام گفتیم که تعیین مصداق برای واژه‌هایی مانند «صافات» و «کوثر» کار درستی نیست و معنای عام این الفاظ در قرآن کریم باید حفظ شود.

۱. جعفر سبحانی، *الاقسام فی القرآن الکریم*، ص ۱۸۳.
۲. برخی از قراء سبعة روی «لَا رَبَّ» وقف کرده و «فیه» را به «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» ربط داده‌اند، درحالی‌که از ۱۳ آیه دیگر که مشتمل بر این تعبیرند، مانند «الْم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (سجده: ۱-۲)، به روشنی معلوم می‌شود که در قرآن «لَا رَبَّ» بدون «فیه» یا «فیها» وجود ندارد.
۳. رک: محمد بن حسن طوسی، *التبیان*، ج ۱، ص ۴۸؛ سید بن طاوس، *سعد السعود*، ص ۵۴۰-۵۴۱.
۴. محمود بن عمر زمخشری، *الکشاف*، ج ۱، ص ۲۹-۳۰.
۵. فخرالدین رازی، *مفاتیح الغیب*، ج ۲، ص ۷.
۶. ناصر مکارم شیرازی، *تفسیر نمونه*، ج ۱، ص ۶۲؛ همچنین رک: جعفر سبحانی، همان، ص ۵۹-۶۳.
۷. محمد بن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۷، ص ۴۴۹.
۸. *نهج البلاغه*، حکمت ۲۴۳.
۹. «ثلاثة كتب لا اصل لها: المغازی و الملاحم و التفسیر» (*الاتقان فی علوم القرآن*، ج ۲، ص ۱۲۰۴).
۱۰. فضل بن حسن طبرسی، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۹-۱۰، ص ۸۱۵.
۱۱. سیدمحمدحسین طباطبایی، *المیزان*، ج ۱۳، ص ۲۳۳. در برخی از این روایات سورة فاتحه بین مدثر و مسد اضافه شده است.
۱۲. ناصر مکارم شیرازی، همان، ج ۲۷، ص ۲۹۴.
۱۳. سیدمحمدحسین طباطبایی، همان، ج ۲۰، ص ۱۴۷.
۱۴. جعفر سبحانی، همان، ص ۵۲.
۱۵. سیدمحمدحسین طباطبایی، همان، ص ۱۴۸ و جعفر سبحانی، همان، ص ۱۸۳.
۱۶. فضل بن حسن طبرسی، همان، ج ۳-۴، ص ۴۲۲.
۱۷. همه شنیده و خوانده‌ایم که تقدیم «ایاک» در این آیه برای افاده حصر است؛ ولی حق این است که رعایت فاصله در آیه مذکور امری ضروری و افاده حصر امری ضمنی است. ضیاء الدین بن الاثیر (م. ۶۳۸) در این باره می‌نویسد: «وقد ذکر الزمخشری فی تفسیره أن التقدیم فی هذا الموضوع قُصِدَ به الاختصاص؛ و لیس كذلك. فإنه لم یقدم المفعول فیه علی الفعل للاختصاص و إنما قدم لمكان نظم الکلام؛ لأنه لو قال «نَعْبُدُكَ وَ نَسْتَعِينُكَ» لم یکن له من الحسن ما لقوله «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ». ألا ترى أنه تقدم قوله تعالی «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»، فجاء بعد ذلك قوله «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»؛ وذلك لمراعاة حسن النظم السجعی الذى هو على حرف النون. ولو قال «نَعْبُدُكَ وَ نَسْتَعِينُكَ» لذهبت تلك الطلاوة و زال ذلك الحسن. و هذا غیر خاف علی أحد من الناس، فضلاً عن أرباب علم البیان» (*المثل السائر*، ج ۲، ص ۲۱۲). و ما بر سخن این الاثیر می‌افزاییم که در سراسر قرآن فقط ۹ آیه به «ک» ختم شده است، از این قرار: ذاریات: ۷ و ۹، انفطار: ۷-۸، فجر: ۲۱ و شرح: ۴۱.
۱۸. غیائی کرمانی، *پژوهش‌های قرآنی علامه شعرانی*، ج ۳، ص ۱۲۹۰. ما نیز از سخن این قرآن‌پژوه بزرگ الهام می‌گیریم و می‌گوییم در آیه «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» (قدر: ۳) اگر نقل‌های متعارض مربوط به این هزار ماه را نادیده بگیریم و بگوییم عدد ۱۰۰۰ برای کثرت است، انتظار داریم گفته می‌شد: «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ لَيْلَةٍ». مشکل در صورتی حل می‌شود که تعبیر «شهر» را برای تأمین فاصله بدانیم؛ زیرا همه آیات سورة قدر به «ر» ختم شده‌اند.
۱۹. سیدمحمدحسین طباطبایی، همان، ص ۳۱۹.

۲۰. محمد بن جریر طبری، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۳۰، ص ۱۵۴.
۲۱. «عَجَم» به معنای «هسته» شبه جمع و واحد آن «عَجْمَة» است.
۲۲. فضل بن حسن طبرسی، همان، ص ۷۷۵.
۲۳. احمد بن محمد ثعلبی، *الکشف و البیان*، ج ۱۰، ص ۲۳۹.
۲۴. خلوان سریل ذهاب کنونی در استان کرمانشاه است.
۲۵. یاقوت حموی، *معجم البلدان*، ج ۲، ص ۲۹۱.
۲۶. سیدمحمدحسین طباطبایی، همان، ج ۱۷، ص ۱۲۲.
۲۷. آمارهای این مقاله دقیق نیست و شاید برخی از آنها چند شماره کم و زیاد باشد.
۲۸. در علم عروض الف و واو و یایی که پیش از حرف روی قوافی قرار می‌گیرند، «ردف» نام دارند.
۲۹. نگارنده توجه دارد که برخی از مفسران برخی از این موارد را به گونه‌ای دیگر توجیه کرده‌اند.
۳۰. مقایسه شود با «ذَلِكَ أَدَّتِي أَلَّا تَعُولُوا» (نساء: ۳) که حفظ نون در آن لازم نبوده است.
۳۱. «طور سَبِئَاء» در آیه ۲۰ سورة مؤمنون آمده است.
۳۲. در قرآن کریم کلمه «مبین» در حالت رفعی و جری ۱۰۶ بار فاصله واقع شده است.
۳۳. همچنین «نجم» در آغاز سورة نجم و «طارق» که همان «نجم ثاقب» باشد، در آغاز سورة طارق.
۳۴. سیدمحمدحسین طباطبایی، همان، ج ۲۰، ص ۳۷۰.

منابع

- آوسی، سید محمود، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.
- ابن الاثیر الجزری، ضیاءالدین نصرالله بن محمد، *المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر*، قاهره، مکتبه نهضة مصر، ۱۹۶۰م.
- ابن طاوس، سید علی بن موسی بن جعفر، *سعد السعود*، قم، انتشارات احسن الحدیث، ۱۴۲۸ق.
- ابن قیم الجوزیه، محمد بن ابی بکر، *التبیان فی اقسام القرآن*، چ دوم، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۱۸ق.
- ثعلبی، احمد بن محمد، *الکشف و البیان المعروف بتفسیر الثعلبی*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
- حموی، یاقوت بن عبدالله، *معجم البلدان*، بیروت، دار صادر، ۱۳۹۹ق.
- رازی، فخرالدین محمد، *مفاتیح الغیب*، چ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
- زرکشی، بدرالدین محمد بن عبدالله، *البرهان فی علوم القرآن*، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۸ق.
- زمخشری، محمود بن عمر، *الکشاف عن غوامض حقائق التنزیل*، چ سوم، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
- سیحانی، جعفر، *الاقسام فی القرآن الکریم*، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۲۱ق.
- سیوطی، جلالالدین، *الاتقان فی علوم القرآن*، چ سوم، دمشق، دار ابن کثیر للطباعة و النشر، ۱۴۱۶ق.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چ دوم، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۴ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۶ق.
- طبری، محمد بن جریر، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بولاق، المطبعة الكبرى الامیریة، ۱۳۲۹ق.
- طوسی، محمد بن حسن، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- غیاثی کرمانی، سیدمحمدرضا، *پژوهش‌های قرآنی علامه شعرانی*، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۶.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۸۱ق.
- مصباح یزدی، محمدتقی، *معارف قرآن*، چ دوم، قم، مؤسسه در راه حق، ۱۳۶۸.
- معرفت، محمدهادی، *التمهید فی علوم القرآن*، چ دوم، قم، مؤسسه فرهنگی التمهید، ۱۴۲۸ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۸۱.

